

از رند حافظ تا کولی سیمین

دکتر مرتضی حسینی
دانشیار دانشگاه الزهرا

□ سیمین بهبهانی یکی از برجسته‌ترین غزل‌سرایان معاصر ادب فارسی‌ست. دوران طولانی سخن‌سرایي برای شاعر این فرصت را فراهم کرده است تا تجربه‌های بسیاری در حیطه‌ی غزل داشته باشد. یکی از نمونه‌های این آفرینش ادبی خلق نماد کولی در مجموعه‌ی *دشت اوژن* با عنوان کولی واژه‌هاست. سیمین در این اشعار تلاش می‌کند چهره‌ی تازه از واژه‌ی کولی ارائه دهد. سابقه‌ی معنایی این واژه در فرهنگ‌ها روشن و مثبت نیست و شاعر با بار تصویرهای تازه بر این کلمه سمبلی تازه می‌آفریند که شباهت بسیاری با رند حافظ دارد. نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر درصدد اثبات این نکته است که کولی سیمین با رند حافظ مشابهت بسیار دارد و هر دو شاعر در پی خلق تصویری متناقض‌نما از انسان در شعر فارسی هستند. تصویری از انسان با همه ویژگی‌های متضاد و پارادکسیکال او. با این تفاوت که صفت زنانه بر تصویر کولی سیمین غالب است و شاعر در عین این که نمونه‌ی خاص انسانی می‌آفریند، در عین حال تلاش می‌کند تا چهره‌ی تازه از زن، آن هم زن ایرانی ارائه دهد.

سیمین بهبهانی را می‌توان شاعری دانست که همواره از آغاز تا اکنون دغدغه زن و مسائل زندگی زنان را داشته است. بررسی اشعار او از همان مجموعه‌ی نخستین در جای پا تا آخرین مجموعه‌ها نشان از چنین علاقه‌ی دارد. به همین جهت در بسیاری از اشعارش ما با نوع نگرش زن‌مدارانه‌ی او روبه‌رو می‌شویم. نغمه‌ی روسپی، در بسته رقاصه فوق‌العاده میراث کارمند زن در زندان طلا، ای زن! نمونه‌هایی از اشعار رمانتیک اجتماعی و رئال سیمین را در بر دارد. در مجموعه‌ی *چلچراغ*، شعر هوو و درد نیاز و رقیب در مجموعه‌ی *رستاخیز*، شعر بی‌سرنوشت در مجموعه‌ی *خعلی ز سرعت و آتش*، شعر در خانه نشستیم، نمونه‌هایی از اشعار زن‌گرایانه‌ی سیمین است.

سیمین پیرامون همه‌ی مسائل زنان شعر دارد. خانواده، معشوق، حقوق اجتماعی، دردها و محرومیت‌های زن مهم‌ترین موضوعات شعر شاعر در این زمینه است. در کولی واژه‌ها شاعر به بیانی نمادین در شعر دست پیدا می‌کند و در این سمبل تمامی گفته‌ها و ناگفته‌ها را جای می‌دهد. بحث درباره‌ی شخصیت کولی بخش دیگر این مقاله است.

از رند حافظ تا کولی سیمین

از رموز ماندگاری شاهکارهای جهان را باید در این دانست که هنرمند با هنر آفرینشگر خود عرصه‌ی تازه در صفحه‌ی زندگی می‌گشاید و با تخیل فعال خود و با استمداد از حافظه‌ی قومی چهره‌هایی فراموش نشدنی را نقش

می‌زند که همواره تا انسان هست پایدارند و استوار. مونالیزا داوینچی، داوود میکل آنژ، بناتریس دانتته ژان والژان هوگو، بابا گوریو بالزاکه عمومیت هریت بیچر استوار از آن دسته‌اند. در شعر فارسی تصویر سمبولیک رند در *دیوان حافظ* چنین سرنوشتی دارد. با این تفاوت که رند فرد نیست که تصویرش و نامش به یادگار بماند رند یک هویت است. هویتی یگانه که تاریخ ایران همواره از او حمایت کرده، او را دوست داشته و رفتار عجیب و غریبش را به جان خریدار بوده است. رند آن بخش وجودی ایرانی‌ست که می‌خواهد باشد و نیست. شخصیتی متناقض‌نما با چهره‌ی بدیع و تازه که زیبایی آن را در زیر هاله‌ی از رنگ‌های عجیب پنهان می‌نماید. زیبارویی زشت‌نما، راست‌کرداری گناهکار، جوانی پیر، پرهیزگاری عیاش، پارسایی هرزه‌گرد که همه برجستگی‌های هویت خاص خود را مرهون همین تصویر پارادوکسی‌ست که هم برای پارسا خاطره‌ی ازلی گنه‌کاری نخستین را تداعی می‌کند و هم برای گناه‌کار یادآور لحظه‌های خوب راست‌کاری و راست‌کرداری‌ست. رند حافظ متداعی راستین لحظه‌های مستی و راستی‌ست. ایمانی به گناه و عصیان‌آلوده که شیرینی ایمان را با نمک عصیان در هم می‌آمیزد تا از فرشته‌خویی و سکون بهره‌یزد و راه‌نشین و سرگردان باشد.

واژه‌ی رند در فرهنگ‌ها به معنی مردم محیل و زیرک و بی‌باک و منکر و لایه‌الی و بی‌قید است و ایشان را از این جهت رند خوانند که منکر قید و صلاح‌اند شخصی که ظاهر خود را ملامت دارد و باطنش سلامت باشد. (برهان)... منکری که انکار او از زیرکی باشد نه از جهل (غیات‌اللغات)... آن که با تیزبینی و ذکاوت خاصی مریبان و سالوسان را چنان که هستند شناسد نه چون مردم عامی (یادداشت دهنخدا، نقل از خرمنشاهی، ۱۳۶۸، ۴۰۴) آن چه در این تعاریف قابل توجه است این که معنای اولیه این کلمه فاقد هرگونه تلمیح عرفانی و فحوا‌ی مثبت است و برابر است با مردم بی‌سر و پا و اوباش (همان) و این هنر حافظ است که از میان سنگ‌ها خرمنه‌ی را می‌یابد و آن چنان آن را جلا می‌دهد و توان می‌بخشد که چون *نوژوی شاهوار* بر صدر می‌نشیند و قدر می‌یابد. واژه‌ی رند با آن بار معنایی منفی نمایشی کامل از انسان می‌شود. انسان با همه‌ی توان و استعداد خود که آن را می‌تواند در تعبیر اراده‌ی معطوف به آزادی تعریف کرد. تنها موجودی که می‌تواند نه بگوید، عصیان و سرکشی کند و نظم معمول جهان را به هم زند تا چرخ بر مرادش گردد. آن چه در واژه‌ی رند دوست داشتنی و به یاد ماندنی‌ست همین آزادی‌ست که در شعر حافظ تا حدودی او را لایه‌الی و بی‌بند و بار نشان می‌دهد. و این نشانه‌ی از طلب طرب و وصلت شادی‌ست که جان آزاد وی خواستار آن است.

رند حافظ بزرگ‌ترین دشمن ریا و تزویر است و مصلحت‌بین و ملاحظه‌کار نیست. عاشق است و عشق را از ازل آموخته و تا ابد مشق آن خواهد کرد. رندی سنتزی‌ست که حافظ برای جمع اضداد یافته است، و از متناقض‌نما یا پاراداکس بودن آن بیمی به خاطر خود راه نمی‌دهد، چرا که می‌بیند بحر توحید و غرقه گنه است.

رندی آمیزه و سنتزی‌ست از متعارضان و متناقضانی چون پروای دنیا و آخرت، جاذبه‌ی ستیزآمیز عقل و عشق، خردمندی و خردگریزی، طریقت و شریعت،... و سرانجام زهد و زندقه. (خرمنشاهی، ۱۳۶۸، یازده) کولی در شعر سیمین بهبهانی هویتی مشابه رند حافظ دارد. در شعر امروز ایران، بانوی غزل سیمین بهبهانی هم در مجموعه‌ی *دشت*

ارژن و گولی واره‌ها سمبولی تازه می‌آفریند و واژه‌ی کهنه را بار معنایی نو می‌دهد و چون رند حافظ تصویری متناقض‌نما و پارادکسی از او به دست می‌دهد. گولی واره‌ها مجموعه‌ی شانزده غزل است که به ترتیب گولی‌واره‌ی (۱) تا (۱۶) نام گرفته‌اند. این غزل‌ها فرمی تازه در عرصه‌ی غزل معاصر به حساب می‌آیند. اوزان و افاعیلی تازه که خود ساخته و پرداخته‌ی نیمای غزل ایران است. گولی دانای اسرار است. اسرار مستی و عاشقی. واژه‌ی گولی هم هم‌چون واژه‌ی رند سربرآورده از فضای متون کهن با بار منفی است. معنی رند را ارازل و اوباش نوشته‌اند و در تاریخ بیهقی و مناقب‌العارفین افلاکی منظور از رندان دسته‌های اوباش است که فتنه‌گری و خون‌ریزی می‌کرده‌اند. (اشوری، ۲۸۹، ۱۳۸۱)

گولی هم در لغت‌نامه‌ی دهخدا این‌گونه تعریف شده است: لولی، نام گروهی صحرائشین و در ایران کارشان فروختن سید و فال‌گیری و احیاناً دزدی‌ست. مجازاً زن بی‌شرم بسیار فریاد، سلیطه. گولی‌گری در تداول عامه یعنی داد و بیداد راه انداختن، پررویی کردن و فحش دادن. آن‌چه در ریشه‌ی هر دو واژه مشترک است خارج‌بودن از حدود ترسیم شده و سرکش و عاصی‌بودن است. همین ویژگی دو شاعر را بر آن می‌دارد که شخصیت محبوب خود را که تصویری از خویشتن در آینه است رند و گولی بنامند که سر به هر چیزی فرو نمی‌آورد و فرشته‌خو نیست بلکه در این عالم زمینی آدم است و از آدمیت هم عصیان و سرکشی و آزادی را پیشه‌ی خود کرده است.

رندی یعنی پای‌بندنبودن به ارزش‌ها و عرف رفتار اجتماعی، سرکشی نسبت به راه و رسم همگانی، شکستن حدود شرع و عرف خراباتی‌گری و می‌خوارگی و بی‌بند و باری. (اشوری، ۱۳۸۱، ۲۹۲)

گولی سیمین هم نمی‌خواهد به قواعد و الگوهای پیش‌ساخته‌ی گردن نهد و از اسارت‌پذیری دوری می‌کند. گولی در این عالم غریب است. مطالعه‌ی تطبیقی رند حافظ و گولی سیمین نشان از مشابهت‌هایی بین این دو سمبل دارد. در زیر بعضی نمونه‌های شباهت در تصویرپردازی این دو واژه ذکر می‌شود:

۱- اگر رند نمونه‌ی ازلی مرد و آدم است. گولی هم نمونه‌ی ازلی زن و حواست. حافظ رند را همان آدم می‌داند که در روز ازل مهر گناه‌کاری بر پیشانی او زده شد.

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق

شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم
آدم پس از دست‌زدن به گناه و چیند سببه دیوانه‌وار دل به کشش عشق
می‌سپارد و بار سفر می‌بندد و خود را آواره‌ی جهان می‌کند. جرم گولی هم چیند سبب است. به همین خاطر عقل و شرع به مقابله‌ی او برخاسته‌اند و او را بر زمین افکنده‌اند:

تا حصار امن باغی گولی از سفر رسیده / کوله‌بار برگرفته خسته‌وار
آرمیده / از شکاف در به حسرت باغ را نگاه کرده / بر بلور شاخسار
میوه‌های نور دیده / خسته خسته خسته‌ی راه دست را فراز کرده / تشنه
تشنه تشنه‌ی نور سیب را ز شاخه چیده / شرع برگشاده طومار حکم
این گناه خوانده / عقل برکشیده ساطور دست و سیب را بریده / گولی افتاده
ملهوش میوه‌های نور خاموش / هر یکی بریده دستی خون آزو
فرو چکیده (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۴۷)

۲- حافظ خود رند است و بارها به این مطلب اشاره کرده است:
حافظ و رند و نظربازم و می گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
حافظ چه شد از عاشق و رندست و نظرباز
بس طور عجب لازم ایام شیب است
سیمین هم خود گولی‌ست. گولی ضمیر پنهان شاعر است. آن زن آزاد درون است. سیمین نقش خود را در آینه این‌گونه می‌بیند:

گولی منه! آه! آری این‌جا به جز من کسی نیست
تصویر گولی‌ست پیدا، رویم در آینه تا هست
(بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۴۰)

۳- رند کیمیاگری می‌داند در عین این‌که چهره‌ی گداصفتانه دارد:
غلام همت آن رند عاقبت سوزم که در گداصفتی کیمیاگری داند
گولی سیمین هم طلسم و تمویذ مشکل‌گشا دارد.
از رستنی بهر رستن، با کولیان بس دوا هست / گولی! دعایی نداری؟
شاید گشاید طلسمی / با کولیان (دایه می‌گفت) تمویذ مشکل‌گشا
هست. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۳۹)

۴- صدای رند بلند است و آشکارا سخن می‌گوید. پرده‌پوشی و پنهان‌کاری کار رند نیست. او فاش می‌گوید و از سخن و گفته خود دل‌شاد است:

حافظ و رند و نظربازم و می گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
عاشق و رندم و می‌خواهره به آواز بلند
وین همه منصب از آن حور پری‌وش دارم
گولی هم اهل ترانه‌خوانی‌ست و سرود گولی طلسم دیوان را می‌شکند:

گولی! به حرمت بودن باید ترانه بخوانی / شاید پیام حضوری
تا گوش‌ها برسانی / دود تنوره‌ی دیوان سوزانده چشم و گلو را / برکش
ز وحشت این شب فریاد اگر بتوانی. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۶۲)

۵- رند در ظاهر گنا و راه‌نشین است و اهل جاه نیست:
چون من گدای بی‌نشان مشکل بود یاری چنان
سلطان کجا عیش نمان با رند بازاری کند
گولی هم غریب و آواره است و زندگی را با فروش سبد و حصیر می‌گذراند.

گولی آواره تنه‌است با مه و زنگار، بی تو / خسته ز ابهام و اندوه
مانده به ناچار، بی تو (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۴۵)

سال و ماهی شکبیا ترکه در ترکه می‌بافت / گاه گاهی، به سودا
سوی بازار می‌شد (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۴۱)

۶- غزل‌سرای بزرگ شعر کلاسیک ایران حافظ شهبازی نغمه‌سرای
سخن عشق و عاشقی بوده است. عشق برای حافظ معادل همه‌ی زندگی
سته و زنده‌ی عشق زنده‌ی حقیقی‌ست.
هر که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
عشق مهم‌ترین دستاورد سیمین در طول سال‌های دراز
شاعری‌ست. شاعری بی‌عشق نمی‌توان کرد و سیمین همیشه عاشق و ستایشگر عشق بوده است:



که به نظر می‌رسد هر دو از یک
آبشخور سیراب شده‌اند. اما
بررسی مطابقه‌ی کاربرد
این دو واژه نشان می‌دهد
که تقابل اصلی و اساسی
رند در شعر حافظ با زاهد
و زهد ریایی‌ست.
ریاکاران از هر قسم و از
هر طبقه مورد حمله
حافظ و رند او قرار

می‌گیرند. ولی تقابل اساسی زن کولی در شعر سیمین با فرهنگ مردسالار
و قاضیان و شحنه‌های محتسب گونه‌ی است که زن را حقیر و پست و
گناهکار دانسته و سهم و حصه و بخش او را پامال می‌کنند.

در جملات زیر سیمین به طریق شکل‌گیری کولی‌واره‌ها اشاره
می‌کند. «یکی از دوستانم هاشم جاوید شعری برای من فرستاد که مرا
در آن شعر به کولی تشبیه کرده بود و شعر بسیار زیبایی بود. من فکر
کردم که اگر واقعاً کولی باشم، یک کولی دوهزارساله‌ام که تمام رنج‌های
دوران را که بر زن ایرانی تحمیل شده است از خودم و در خود جمع
کرده‌ام. و همین باعث شد که من کولی‌واره‌ها را بسازم. با اخلاص و
صمیمیت درون خودم را، یعنی درون زن ایرانی را آشکار بکند با همه
اجبارهایش. با همه رهایی‌هایش، با همه صبوری‌هایش، با همه
کم‌لطفی‌هایش... و خلاصه با همه تضادها و تناقض‌هایش.» (بهبهانی،
نقل از عابدی، ۱۳۳۹، ۹۸)

آن‌چه در این‌جا به آن توجه می‌شود بررسی ویژگی‌های کولی به
عنوان یک زن در شعر سیمین است که این بار «من»، «من زن» و «من
زن ایرانی» در شعر وی نمادی کولی‌وار می‌یابد و آیینی تمام‌نمای تصویر
وی در درازنای تاریخ می‌شود. در این بحث واژه‌ی کولی آیینی اسارت
زن ایرانی در شرایط هموار و ناهموار تاریخی‌ست. زنی که طفیان می‌کند
تا خود را بیابد. با روابط نادرست بستیزد تا نقش نام و نواهی خود را بر سکه
زمان خویش بنشانند و از پوسته‌ی تنگ سرنوشت تاریخی‌اش به درآید.
(مجله، ۱۳۶۶، ۶۴) تولدی دیگر فروغ فرخزاد اگر به درستی تولد
شخصیت و ادراک و بینش جدید زن ایرانی در عرصه‌ی فرهنگی و ادب
بود، دشت ارژن - به رغم تفاوت ظاهری از نظر قالب - رشد مستمر و
طبیعی آن ذهنیت و راستا و ابعاد تکاملش را اعلام می‌کند. سرشت عاطفی
و ذات حسی زن مرگ‌ستیز است و شریف‌ترین و خستکی‌ناپذیرترین مدافع
زندگی. دشت ارژن آوردگاهی است که در آن شخصیت غبارآلود زن، تیغ
بر کفه به مضاف هیولای مرگ آمده است، تا از زندگی و آن‌چه با انگاره‌ی
خرد و عاطفت روا می‌داند، صادقانه دفاع کند. او سازنده و پردازنده زندگی
و حامی زندگی‌ست. (کسیلا نقل از دهباشی، ۱۳۸۳، ۷۲)

کولی‌واره‌ها هر چند به گفته‌ی خود او « واسطه‌ی پیوند خود
و آن من سالیان پیش است»، اما در مجموع تصویری از همه‌ی زنان

میان هر رگم از عشق جوی می‌جاری‌ست
چنین که مست تو هستم چه جای هشیاری‌ست؟
چو برق جستن و خندان به مرگ پیوستن
جنون عشق چه زیباسته گرچه بیماری‌ست
(بهبهانی، ۱۳۸۴، ۴۱۹)

رند و کولی هر دو نمونه‌ی عاشقی‌اند. عشق جزء لایتجزای وجود رند و
کولی است:

حافظ چه شد از عاشق و رندست و نظرباز
بس طور عجب لازم ایام شباب است
ناز پرورد تنم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد
کولی آواره تنه‌است با مه و زنگار بی تو / خسته ز ابهام و اندوه
مانده به ناچار بی تو /... کولی آندوه‌گینت تیره‌تر از سایه و قهر / ساقه‌ی
گیسوی نرمش بافته از پیچک عشق / مهر‌گیاهش ندارد هیچ خربنار، بی
تو (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۴۵)

۷- رند اهل خوش‌دلی و خوش‌باشی‌ست. او می‌خواهد داد زندگی را
بدهد و تا می‌تواند سهم خود را از او بستاند:
نیست در بازار عالم خوش‌دلی ور زن که هست

شیوه‌ی رندی و خوش‌باشی عبارات خوش است
کولی هم سرشار از زندگی است. با قدم‌های او دشت بیدار می‌شود و با
زالال نگاهش شاهد سرشاری برکه هستیم. در هر رگ او شادی و هیجان و
شور جاری‌ست. کولی می‌رقصد و ترانه‌خوان لحظه‌های زیستن است:
با قدم‌های کولی دشت بیدار می‌شد / با زالال نگاهش برکه سرشار
می‌شد / لب ز هم باز می‌کرد کهکشانش می‌درخشید / موی بر چهره
می‌ریخت آسمان تار می‌شد / هر رگش جویباری گرم و پر جوش و
جاری / جان بنان چهره می‌بود گر پندار می‌شد. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۴۶)

۸- اگر زاهد در مقابل رند است و مایه‌ی رنجش رنده قاضی و شحنه و
محتسب هم کولی را آزار می‌رسانند:

نوبت زهد و فروشان گران جان بگذشت
وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست
زاهد از رندی حافظ نکند فهم چه شد

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
کولی! خزان جانت را / عشقی شکفته می‌دارد / معنای این شگفتی را /
توجیه کن به تفسیری / زین شوخی و هوساکی / گر شحنه باخبر گردد /
شمعی به هر سر انگشتت / آتش زند به تمیزی / قاضی تو را سوی زنان
/ گیسو بریده خواهد برد / پیچیده گرد هر ساق / هر بافه‌ای چو زنجیری
(بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۵۵)

و در شعری دیگر چون حلاج به حکم عاشقی سنگسار می‌شود. نماز
عاشقی اشاره‌ی به شعر شفیعی و ماجرای حلاج دارد:

تو در نماز عشق چه خواندی که سال‌هاست بالای دار رفتی و این
شحنه‌های پیر از مردهات هنوز پرهیز می‌کنند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶، ۲۷۶)

سحر که حکم قاضی رود به سنگسارت / نماز عاشقی را به خون
دل وضو کن (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۶۵۹)

آن‌چه در بالا ذکر شد ویژگی‌های مشترک رند حافظ و کولی سیمین بود

ایرانی است. زنانی آگاه، سخت‌کوش و مهرورز که در تار و پود جامعه‌ی مردم‌دار، جامعه‌ی که همواره کوشیده تا ابتدا او را در جنسیتش بشناسد، اغواگرش بخواند و سپس سرکوبش کند، گرفتار آمده است. **کولی‌واره‌های** سیمین سند معتبری از روزگار ماست. سندی که از عمق سنت‌های ما بیرون می‌آید و در شعر سیمین خود را آشکار و رسوا می‌کند. (نوری علاء، نقل از دهباشی، همان، ۱۳۶) در شعر سیمین کولی نمادی از او می‌شود. در **کولی‌واره‌ها** سیمین تحلیلی از زوایای احساسات و زندگی و روح زن به دست می‌دهد. بهبهانی از تصویر کولی برای بازاندیشی و بازخوانی مفاهیم زنانگی استفاده درخشانی می‌کند. (ابومحبوب، ۱۳۸۲، ۵۸)

در افکار عمومی ایرانیان هاله‌ی غنی از معانی آشکار و نهفته و ضد و نقیض گرد مفهوم کولی فرا آمده است. در اشعار بهبهانی، کولی که همواره زن است، هویتی جالب و بحث‌انگیز می‌یابد. کولی یک نماد است، از طرفی نماد دربه‌دری‌ها و آوارگی‌های زن ایرانی می‌شود. آشنایی‌ی از خود ندارد. پیوسته در سرگردانی است. خانه به دوش است. به گفته‌ی خود بهبهانی: مردسالاری و ستم سالاری در کشورم دیرینه است. زنان شاهنامه را بنگرید. هر کجا حدیثی از زن است حدیثی سراپا درد است: حدیث تهمینه‌ی، منیژه‌ی، فرنگی‌ی و کتابونی. و آن‌جا که گردآفریدی است، تن در جامه و گیسو در کلاه‌خود مردان نهان می‌دارد، و آن‌گاه که سیمای زنانه‌اش می‌درخشد از شرم می‌گریزد. و آن‌جا که پوراندخت و آذر می‌دختی بر تخت می‌نشیند، آن‌گاه است که مردی نمانده است و در ناگریزی و ناچاری، وجودشان غنیمتی است بازیافته به آکراه. پس کولی من است، زن است، روح تاریخ این وطن است. با این همه، من به قصد چنین انتخابی نکردم. کولی خود آمد و من در به رویش گشودم. (بهبهانی، نقل از دهباشی، همان، ۱۹۷)

کولی از طرف دیگر نماد شجاعت و جسارت زن ایرانی است. سیمین با آوردن کولی در عرصه‌ی شعر امروز ایران، زنی در شعر پارسی می‌آفریند که فعال است و با جسارت و شجاعت می‌تواند فریاد بزند، جار بزند و حقوق تضییع شده خود را مطالبه کند. این زن، این زن کولی می‌تواند نمونه باشد. نمونه‌ی زن ایرانی که در آستانه‌ی هزاره‌ی نو می‌ایستد و تازگی و تجدد را در اعماق ریشه‌های فرهنگی جست‌وجو می‌کند. سیمین کولی را از بیابان‌ها می‌خواند و او را ترانه‌ی هستی می‌آموزد. بی‌پایگی و راه‌نشینی کولی را با حقوق بشری جمع می‌بندد و طرحی نو در می‌افکند. کولی مبارز است. با فریاد خود قصد دارد تا دیوان و دنیای ایشان را در هم ریزد. ذهنیت کولی‌وار بدیلی است که می‌تواند زن را به جهان تازه‌ی هدایت کند. کولی از تجربه‌ی مردمی سخن می‌گوید که بیرون از کدهای اجتماعی و روش‌های فکری و رفتار قراردادی زندگی می‌کنند. کولی در زندگی واقعی اقلیتی است که موقعیتش به صورت‌های مختلف مورد تهدید قرار می‌گیرد. کولی سکون را نمی‌پذیرد. در حرکت دائمی است... این ذهنیت از میان تجارب قابل بیان عبور می‌کند... ذهنیت کولی‌وار با هر گونه توقف مخالف است. کولی، مرزها را درهم می‌ریزد و به عبور خود ادامه می‌دهد. (تمیزی، ۲۰۰۱، ۴۴-۴۵)

کولی زنی است که مستقل است. در سفر و حضر بر پای خود می‌ایستد و نیاز به هیچ‌کس ندارد. سبید می‌بافد و گاه به بازار می‌رود تا آن را بفروشد. سوار اسب می‌شود و کوه‌ها و دشت‌ها را در زیر پای اسب

خود حس می‌کند. اهل مبارزه است و نابکاران را به پیکار می‌خواند. سرشار از حیات و زندگی است. (کولی‌واره ۲)

کولی طیب است و درمانگر دردها. او همیشه با خود مهرگیاه و مهره‌ی مار دارد. داروی او عشق است. او زن است که عشق مهم‌ترین پیام اوست. (کولی‌واره ۴)

کولی نماد نخستین زن و حواست. در جست‌وجوی نور بر شاخسار درخت است. سیب می‌چیند. محبت و عشق را جمع می‌کند، اما به همین گناه مطرود ازلی و ابدی شرع و عقل است. (کولی‌واره ۵)

کولی معترض است. معترض به آنچه قانون برای او می‌نویسد. کولی داستان آفرینش را به یاد می‌آورد. آن‌گاه که او و آدم دو ساقه‌ی یکسان ریواس بودند. گویی که یک تن بودند. و حالا حصه او از سیب چند یک آدم است. کولی سراپا خشم است. و چون کاجی پُر سوزن آماده‌ی مبارزه. (کولی‌واره ۷)

کولی در بند نمی‌افتد و حصار را نمی‌پذیرد. کولی در این دیار غریب است و ماندنش را قرار نیست. (کولی‌واره ۸)

کولی منتظر است. منتظر آن‌که می‌آید و شادی‌ها را قسمت می‌کند. منتظر کسی که مثل هیچ‌کس نیست. (کولی‌واره ۱۱)

اما درجای دیگر معلوم می‌شود که آن‌که می‌آید کسی جز تو نیست. خویشتن خویش. وجدان درون. (کولی‌واره ۱۵)

بغضی فشرده می‌کشدت / فریاد کن هواز بزن / عشق است جمله هستی تو / جانت به نقد اوست گرو / انکار خویشتن چه کنی ؟ / بر شو به بام و جار بزن (بهبهانی، ۱۳۸۴، ۵۰۲)

بهبهانی از تصویر کولی برای بازاندیشی و بازخوانی مفاهیم زنانگی استفاده درخشانی می‌کند. او قدرت و نه غرشمالی کولی را، استقلال و نه آوارگی‌ش را، تظلم و نه ارق‌گیش را بر می‌کشد و تصویری ناآشنا از این چهره‌ی آشنا ارائه می‌دهد. تحرک و مرزپیمایی‌های کولی در اشعار بهبهانی حرمت‌بودن است و لازمه‌ی زندگی، نه نشانه‌ی بی‌حیایی و به اصطلاح کولی‌گری. در حقیقت پرواز و بی‌مرزی، تحول و تحرک، برای زن و مرد، جان و لب کلام بهبهانی است. (ابومحبوب، ۱۳۸۲، ۶۷)

کولی! به حرمت بودن / باید ترانه بخوانی / شاید پیام حضوری / تا گوش‌ها برسانی / دود تنوره‌ی دیوان / سوزانده چشم و گلو را / برکش ز وحشت این شب / فریاد اگر بتوانی

کولی! به شوق رهایی / پای بکوب و به ضربش / بفرست پیک و پیامی / تا پاسخی بستانی / بر هستی تو دلیلی / باید ضمیر جهان را / نعلی بسای به سنگی / تا آتشی بجهانی. ■

فهرست منابع

- ۱- آشوری داریوش، ۱۳۸۱، عرفان و رندی در شعر حافظ، نشر مرکز، چاپ سوم
- ۲- ابومحبوب احمد، ۱۳۸۲، **گهواره‌ی سبز افرا**، نشر ثالث، چاپ اول
- ۳- بهبهانی سیمین، ۱۳۸۴، **مجموعه‌ی اشعار**، انتشارات نگاه، چاپ دوم
- ۴- تمیزی بگری، ۲۰۰۱، **ذهنیت، جنسیت و نقد فمینیستی**، لس‌آنجلس کالیفرنیا
- ۵- خرمشاهی بهاء‌الدین، ۱۳۶۸، **حافظ‌نامه**، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
- ۶- خرمشاهی بهاء‌الدین، ۱۳۷۲، **حافظ**، طرح نو، چاپ اول
- ۷- دهباشی علی، ۱۳۸۳، **زنی با دامنی** شعر، انتشارات نگاه، چاپ اول
- ۸- زرین کوب عبدالحسین، ۱۳۶۴، **از کوچه‌ی زندان**، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم
- ۹- شفعی کدکنی، ۱۳۷۶، **آئینه‌ی برای صداها**، انتشارات سخن، چاپ اول
- ۱۰- عابدی کامیار، ۱۳۷۹، **ترنم غزل**، کتاب نادر، چاپ اول